

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: فرمایش مرحوم محقق اصفهانی را ملاحظه فرمودید و همین مقدار عرض کنم که شاید یکی از مهم‌ترین تحقیقاتی که مرحوم اصفهانی در مباحث اصولشان دارند همین مطالبی بود که در این دو سه جلسه از ایشان نقل کردیم و ملاحظه فرمودید چه آثار بسیار مهمی بر این نظریه مترتب می‌شود! در اصول امروز و در میان فقها بحث از مسئله‌ی فرق میان علت و حکمت یک بحث رایجی است که اگر تعلیلی در روایتی وارد شده باشد و یا در آیه‌ای ذکر شده باشد آیا این عنوان علت را دارد یا عنوان حکمت را دارد؟ ما عرض کردیم طبق این بیان مرحوم اصفهانی اصلاً دیگر مجالی برای این بحث نیست و این مقداری که در ذهن هست ولو باز باید یک تتبعی هم کرد، یادم نمی‌آید که مرحوم اصفهانی نه در حاشیه کفایه و نه در حاشیه مکاسب از مسئله‌ی علت و حکمت بحث کرده باشد! و این خودش شاهد بر این است که گویا ایشان این مطلب را نپذیرفته و این مطلب بسیار مهمی است.

آثار و نتایج نظر مرحوم اصفهانی

دیروز چند اثر را عرض کردیم؛ چهارم: از دیگر آثاری که برای این فرمایش مرحوم اصفهانی بار است مسئله‌ی نفی حق الطاعة است. قائلین به حق الطاعة می‌گویند ما در هر جا احتمال وجود یک مطلوب و یک غرضی برای مولا بدهیم، عقل حکم می‌کند به لزوم رعایت حق مولا، مگر اینکه یک ترخیص شرعی از ناحیه‌ی شارع وارد شده باشد و الا با قطع نظر از ترخیص شرعی عقل مسئله‌ی حق الطاعة را مطرح می‌کند، این نظریه‌ای است که مرحوم شهید صدر رضوان الله علیه دارد و ما هم در اول سال گذشته مفصل این نظریه را مورد بحث قرار داده و آنرا نپذیرفتیم.

طبق این تحقیقی که مرحوم اصفهانی کرد که به این نتیجه رسید که غرض نه وجوب به ذات پیدا می‌کند و نه وجوب بالعرض پیدا می‌کند، غرض اصلاً متعلق برای بعث نیست، لذا اگر ما در یک موردی احتمال وجود یک غرضی برای مولا را دادیم، رعایت این غرض و تحصیل این غرض طبق این تحقیق و بیان ایشان لازم نیست. این نکته را اضافه کنیم که نظریه‌ی حق الطاعة با سمحه و سهله بودن دین سازگاری ندارد، دین سمحه و سهله همین است که ما بگوئیم آنچه که متعلق امر واقع می‌شود واجب است، آنچه متعلق نهی واقع می‌شود حرام است! از این محدوده لازم نیست فراتر برویم، احتمال می‌دهیم غرض مولا در این مورد باشد، علاوه بر اینکه عرض کردم طبق برهانی که دیروز خود مرحوم اصفهانی اقامه کردند، اگر در یک جا احتمال وجود یک غرضی برای مولا دادیم، تحصیل غرض لزومی ندارد. سمحه و سهله بودن دین با این سازگاری ندارد، یعنی نظریه‌ی حق الطاعة یک نظریه‌ای است که واقعاً دین را برای افرادی که می‌خواهند بپذیرند مشکل می‌کند و روی این حساب یکی از اشکالاتی که بر این نظریه وارد است همین است.

پس چهارمین اثر بر تحقیق مرحوم محقق اصفهانی نفی نظریه‌ی حق الطاعة است. دایره‌ی اطاعت طبق این نظریه منحصر به آنست که امر به او تعلق پیدا کرده بالفعل، یا نهی به او تعلق پیدا می‌کند. لازم نیست فراتر از این دایره امتتالی را انجام دهیم.

بررسی صحت نظر مرحوم اصفهانی

آیا بالآخره این نظریه مرحوم اصفهانی درست است یا نه؟ نظریه‌ی ایشان بسیار متین است اما ما یکی دو نکته به عنوان تعلیقه بر فرمایش ایشان داریم. نکته‌ی اول این است که ایشان فرمودند در ملاکات شرعیّه و ملاکات مولویّه و اغراض مولویّه مسئله‌ی حیثیت تقییدیه منتفی است و مجالی برای حیثیت تقییدیه نیست. تمام اغراض، تمام غایات، تمام ملاکات چنانچه عنوان شرعی را داشته باشد، یعنی يك غرض یا يك ملاك یا يك غایت شرعی باشد فرمودند تمام عنوان حیثیت تعلیلیه را دارد و حیثیت تقییدیه ندارد. ممکن است اگر با برخی از آقایان صحبت شود، بگویند مرحوم اصفهانی این نظریه را در باب غایات داده، نه! وقتی عبارت ایشان را ببینیم ملاك و غرض و غایت را ایشان يك معنا گرفته، نمی‌شود بگوئیم ایشان راجع به ملاکات نگفته و راجع به غایات گفته، آن وقت در جای خودش بعضی‌ها خودشان را به تكلف انداختند و فرقی بین ملاك و غایت، یا ملاك و غرض ذکر کردند، حالا کاری نداریم آن فرض درست باشد یا نه؛ اینجا مراد مرحوم اصفهانی در این بحث از ملاك، غرض و غایت يك چیز است. ایشان می‌فرماید «فلا محالة كون الأغراض» یعنی اغراض شرعیّه، «متمحضة في كونها حیثیات تعلیلیّة و لا موجب لكونها حیثیات تقییدیّة». اشکال ما همین جاست؛ چرا نمی‌توان اغراض شرعیّه و ملاکات شرعیّه را به عنوان حیثیت تقییدیه قرار داد؛ دلیلی که مرحوم اصفهانی آوردند فرمودند برای اینکه اگر يك شیئی بخواهد متّصف به وجوب شرعی بشود این نمی‌شود مگر اینکه در حیّز بعث و طلب قرار بگیرد. در حالی که اغراض در حیّز بعث و طلب قرار نمی‌گیرد، این دلیل قابل مناقشه است.

اگر در يك موردی فهمیدیم يك ملاك شرعی در نظر مولا قطعی است ولو نسبت به آن ملاك امر تعلق پیدا نکرده باشد، اینجا همه می‌گویند تحصیل آن ملاك لازم است. اگر به وجود يك ملاك در نظر مولا قطع پیدا کردیم، اینجا تحصیل آن ملاك لازم است ولو آن شیء که دارای این ملاك است متعلق برای امر و نهی قرار نگیرد. ما قطع داریم به اینکه شارع در باب نسل بشر به دنبال این است که نسل اختلاط پیدا نکند! اختلاط پیدا نکند یعنی معلوم باشد زید پسر عمرو است و پدر و مادرش مشخص باشد، برادر و خواهرش مشخص باشد، این را ما قطع داریم، حالا اگر يك قضیه‌ای در زمان ما به عنوان تلقیح صناعی مطرح است و ما می‌دانیم این تلقیح صناعی باین ملاك منافات دارد. يك وقتی يك کنگره‌ای در جهرم تشکیل شده بود که از من برای سخنرانی دعوت کرده بودند و متأسفانه موفق نشدم شرکت کنم ولی يك پیغام دادم گفتم به آقایان اطباء و محققین بگوئید این مسئله‌ای که در مورد تلقیح صناعی دنیا پیش گرفته و کشور ما هم در همین مسیر قرار گرفته، ما در 50 سال دیگر با يك نسل مجهول الهویّه مواجهیم، يك نسلی که از او می‌پرسیم پدر و مادرش کیست؟ نمی‌داند. و این درست بر خلاف غرض شارع است.

ما حالا فرض می‌گیریم که قطع به این ملاك داریم، الآن نسبت به تلقیح صناعی هم هیچ نهی‌ای در روایات نداریم، یا در ادله، ولو ما در کتاب تلقیح صناعی از اطلاق «فمن ابتغى وراء ذلك» استفاده کردیم حالا اگر کسی آمد گفت این ادله‌ی لفظیّه اطلاق و عمومش هیچ کدام شامل بحث تلقیح صناعی نمی‌شود، اما ما می‌گوئیم قطع داریم به این ملاك و با تلقیح صناعی این ملاك نقض می‌شود، قطع داریم به اینکه شارع دنبال این است که انصاب اختلاط پیدا نکنند و در بین بشر مشخص باشد و این مسئله این را از بین می‌برد و ما دیگر نیاز به امر و نهی نداریم.

سؤال ما از مرحوم محقق اصفهانی این است که چرا در جایی که ما قطع به يك ملاكي داریم باز می‌گوئیم نیاز به امر یا نهی داریم؟ آیا عقل همین مقدار که يك ملاك قطعی در اینجا وجود دارد این را کافی نمی‌داند برای اینکه بعد لزوم امتثال داشته باشد؟ بحث ما در ملاکات عقلیه نیست، چون در ملاکات عقلیه مرحوم اصفهانی پذیرفتند، فرمودند در ملاکات عقلیه اصلاً نیاز به امر و نهی نیست، ما می‌گوئیم حالا اگر يك ملاك شرعی، عقل بگوید بین اختلاط انصاب و عدم آن شاید خیلی تفاوتی نکند، ولی برای شرع این به عنوان يك ملاك مهم مطرح است، چون به عنوان يك ملاك مهم مطرح است دنبال این مطلب هم هست که ملاك ملاك مولوی شرعی است و ما قطع به او داریم و دیگر نیازی به امر و نهی نداریم. پس این دلیل که «إذ لا يتّصف الفعل بأنه واجب شرعیّ إلا إذا وقع في حیّز البعث» این قابل مناقشه است.

ما عرضمان این است که وقتی به عقل مراجعه کنیم، عقل می‌گوید اگر شما يك غرض یقینی (حالا غرض احتمالی را نمی‌گوئیم)

مولا را در فعل و موضوع دیگری دیدید باید در آنجا هم امتثال کنید. این نکته اول.

نکته دوم هم مترتب بر نکته اولی است، یعنی اگر در يك جا غرض مولا به نحو قطعی باشد آنجا عنوان حیثیت تقییدیه را دارد، بیائیم بگوئیم ما بحث علّت و حکمت را کنار بگذاریم چون واقعش این است که وقتی دارد «أقم الصلاة لذكری» بگوئیم این لذكری حیث تقییدیه یا تعلیلی؟ قرینه و شاهدهی بر آن نداریم. بیائیم بحث را ببریم روی محور حیثیت تقییدیه و تعلیلیه، بگوئیم هر جا يك غرضی حیث تقییدی برای مولا باشد آنجا آن غرض خودش متعلّق برای امر است واقعاً، هر جا غرض حیث تعلیلی باشد آنجا متعلّق امر نیست. در حیث تقییدی اش هر جا آن حیثیت وجود داشت باید بگوئیم وجوب هم هست، چون میگوئیم واقعاً خود آن حیث تقییدی متعلق برای امر است، ولو به حسب ظاهر يك فعل دیگری متعلق برای امر و نهی است. در باب زنا حرمت متعلق به زناست، اما وقتی میبینیم که غرض شارع چیست، غرض شارع عدم اختلاط میاه است، اگر شارع زنا را تجویز کرده بود باز هیچ کس معلوم نبود که پدرش کیست یا مادرش کیست؟! ما این غرض را داریم، بگوئیم واقعاً آنچه که حرام است اختلاط المیاه و اختلاط الانصاب است، بگوئیم در چنین مواردی واقعاً همان ملاک تقییدی متعلق برای تکلیف است و هر جا آن ملاک باشد ما باید تقویت کنیم؛ اصلاً دیگر بحث علّت و حکمت را کنار بگذاریم، یا اگر هم می‌خواهیم بیائیم همین عنوان را حفظ کنیم بگوئیم علّت و حکمت فرقیان این است که علّت عنوان حیثیت تقییدی را دارد و حکمت عنوان حیثیت تعلیلی را دارد، اما به نظر من اصلاً ما بیائیم این عنوان را که هنوز هم تفاوت بین اینها درست روشن نشده در فقه و اصول، این را کنار بگذاریم و بگوئیم این همه روایات داریم، این همه آیات داریم، اگر در يك جا يك غرضی ذکر شده باشد، فهمیدیم این غرض حیثیت تقییدیه است، اینجا می‌گوئیم واقعاً او متعلّق برای تکلیف است، اگر دیدیم حیثیت تعلیلیه است، می‌گوئیم او متعلّق تکلیف نیست! در «صوموا تصحّوا»، صحّت حیثیت تقییدیه نیست و روشن است.

در «كتب عليكم الصيام كما كتب علي الذين من قبلكم لعلكم تتقون»، تقوا حیثیت تقییدیه نیست بلکه تعلیلیه است، شاید بیش از 90 درصد این اغراضی که در علل یا در فلسفه احکام و علل الشرایع بیان شده اینها عنوان حیثیت تعلیلیه داشته باشد و اصلاً فارق را بیاوریم روی حیثیت تقییدیه یا تعلیلیه.

نتیجه گیری بحث در مبحث نخست - جریان برائت عقلی در اقل و اکثر ارتباطی

تا اینجا بحث دوران بین اقل و اکثر ارتباطی از نظر برائت عقلی تمام شد؛ دو دلیل مجموعاً ذکر شد برای احتیاطی‌ها، دلیل اول این بود که علم اجمالی انحلال پیدا نمی‌کند، دلیل دوم هم این بود که تحصیل غرض لازم است و ملاحظه فرمودید ما هر دو دلیل را ابطال کردیم و تا اینجا نظر ما این است که در اقل و اکثر ارتباطی نسبت به اکثر برائت عقلیه جریان دارد. حالا بحثی که وجود دارد این است که آیا برائت نقلی جریان دارد یا نه؟ آیا اصلاً تفکیک بین برائت عقلی و برائت نقلی درست است یا نه؟

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين